

بازخوانی تاریخ نظریه‌ی آرمان‌گرایی «با تأکید بر تولد رشته‌ی روابط بین‌الملل»

احمد جوانشیری*

هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

چکیده

در کتاب‌های تاریخی رشته‌ی روابط بین‌الملل روایتی مسلط در دهه‌های گذشته ارائه شده است. بر مبنای این روایت، مکتب آرمان‌گرایی در سال‌های میانی دو جنگ جهانی، در عرصه فکری تسلط کامل داشت و پس از آن حذف گردید. این روایت مسلط، دلیل شکست مکتب آرمان‌گرایی را جدایی از عینیت و خوش‌بینی ذکر کرده است. از نظر واقع‌گرایان، مناظره‌ی اول مابین آن‌ها و آرمان‌گرایان اتفاق افتاده است. مناظره‌ای که با پیروزی واقع‌گرایان به پایان رسید. در دهه‌ی گذشته، در نتیجه انقلاب روش‌شناسانه، امکان بازخوانی تاریخ شکل‌گیری رشته‌ی روابط بین‌الملل را فراهم شد. بر مبنای این نگاه تازه، نه تنها برچسب آرمان‌گرایی برای فهم متفکران این دوران مناسب نیست بلکه عکس آن؛ ما با جریان‌های گوناگون فکری روبه‌رو هستیم. بنابه این روایت تازه، این نظریه‌ها در کنار یکدیگر و در دسته‌ای یکسان جای نمی‌گیرند. به همین دلیل عنوان آرمان‌گرایی نه روشنگر؛ که خود برچسبی نادرست برای این دوران پرشور است.

کلید واژه‌ها

آرمان‌گرایی، واقع‌گرایی، مناظره‌های بزرگ، سنت فکری، شالوده‌شکنی، کثرت‌گرایی، حاکمیت حقوقی.

* Email: djavanshiri@yahoo.com.

برای بسیاری از استادان و اندیشمندان حوزه‌ی سیاست بین‌الملل؛ رشته‌ی آکادمیک به نام روابط بین‌الملل پس از پایان جنگ جهانی دوم و با ظهور مکتب واقع‌گرایی تعریف می‌شود. تلاش‌های نظری، در دوران مابین دو جنگ، جز رویاپردازی و آرمان‌گرایی معنای دیگری ندارد. از سویی دیگر، در هر رشته‌ی نظری، حجم زیادی از مطالعات به تاریخ اندیشه‌ها و سیر توالی آن‌ها و چگونگی برآمدن رشته‌ی آکادمیک مورد نظر معطوف می‌شود.

در دوران جنگ سرد و با تسلط مکتب واقع‌گرایی بر رشته‌ی روابط بین‌الملل، تاریخی راست‌اندیش (Orthodox) و دست‌نخورده از تولد این رشته بیان شده است. این روایت تاریخی بر این اصل مسلم استوار بود که در دوران مابین دو جنگ، نظریه‌های آرمان‌گرایی بر تمامیت عرصه‌های مربوط به روابط بین‌الملل مسلط بود. از دید این روایت واقع‌گرایانه، با شکست این مکتب در پاسخگویی به مسائل و بحران‌های ما بین دو جنگ؛ تیر خلاصی بر تمامیت این نظریه‌های آرمان‌گرایانه شلیک شد و واقع‌گرایی پس از کسب تجربه‌های این شکست و مقابله با آن به نظریه‌ی مسلط تبدیل شد.

این روایت از گزند پرسش و نقد مصون نماند؛ در طول دهه‌ی 80 و 90، با طرح پرسش‌های روش‌شناسانه و ایده‌های شالوده‌شکنانه، تحولاتی ژرف در علوم انسانی به وقوع پیوست. بسیاری از پژوهندگان اقدام به طرح مفاهیمی نو و بازخوانی روایت‌های مسلط در حوزه‌های گوناگون نمودند. مفهوم گفتمان میشل فوکو و انقلاب‌های روش‌شناسانه‌ی هرمنوتیکی یا پست‌مدرنی در علوم انسانی، به تحولاتی جدی در رشته‌ی روابط بین‌الملل ختم شد. حاصل این تحولات در حوزه‌ی تاریخ نظریه‌های این رشته؛ خوانشی نوین از آغازگاه و تولد روابط بین‌الملل بود. در این مقاله این سوال مهم طرح خواهد شد که روایت مسلط مورد قبول واقع‌گرایی چه بود؟ اجزای تشکیل دهنده‌ی آن چیست؟ مفاهیم نوین به چه تغییراتی در مورد فهم ما از تاریخ‌نگاری رشته‌ی روابط بین‌الملل منجر خواهد شد؟ در نهایت به این پرسش اساسی می‌پردازیم که تا چه اندازه برچسب آرمان‌گرایی روشن‌گر واقعیت جاری در سال‌های مابین دو جنگ است؟

با طرح مفاهیم نوین خواهیم دید که گروه وسیعی از اندیشه‌های معاصر چون کثرت‌گرایی، وابستگی متقابل، نظریه‌های مربوط به سازمان‌های بین‌المللی همگی در این دوران ریشه دارند. ما نه تنها با آرمان‌گرایی خوش‌بین و حتی به تعبیری رویاپرداز روبه‌رو نیستیم؛ بلکه با بحثی جدی و پرشور در میان متفکران آن دوران برای فهم واقعیت جاری مواجه هستیم. متفکرانی که حتی در بعضی از مواضع خود به واقع‌گرایان نزدیک می‌شوند. استفاده از روش‌های نوین در بازخوانی تاریخی به ما نشان خواهد داد که مفهوم آرمان‌گرایی تنها برچسبی زائد و غلط برای فهم اندیشه‌های مابین دو جنگ است؛ دورانی تازه که نیازمند بازخوانی نوین و دقیق‌تری است.

روایت مسلط

در آغاز لازم است توجه کنیم که فهم روایت راست‌اندیش و مسلط بر تاریخ نظری رشته‌ی روابط بین‌الملل نیازمند توجه‌ای دقیق به سازمانه‌های (Element) تشکیل دهنده‌ی آن است. بخش بزرگی از میزکار دانشجویان، پژوهندگان و صاحب‌نظران رشته‌ی روابط بین‌الملل را کتاب‌های تاریخ اندیشه اشغال کرده است. در اکثر این روایت‌های تاریخی، تاکید اصلی بر ظهور و سقوط نظریه‌های و مکتب‌های اندیشگانی گوناگون است. در این تاریخ نظری، ما شاهد زوال دیدگاه آرمان‌گرایان و چیرگی دیدگاه واقع‌گرایان به‌عنوان نظریه‌هایی علمی‌تر هستیم. نظریه‌هایی که مدعی‌اند به‌جای تکیه بر غایت‌ها و آرزوها؛ درصد درک واقعیت هستی‌شناسانه‌ی روابط بین‌الملل هستند. واقعیت‌هایی که چشم‌پوشی بر آن‌ها نقطه‌ی ضعف مکتب آرمان‌گرایی به حساب می‌آید. در این روایت پیشرفت زمانی، نشان دهنده‌ی برحق تاریخی و مشروعیت نظری دیدگاه‌ها است. این روایت مدعی است که مکتب آرمان‌گرایی به‌علت دوری از همین واقعیت و حرکت

در جهت خیال‌پردازی در طول زمان محکوم به شکست شد و رویدادهای تاریخی چون جنگ جهانی دوم مهر بطلانی بر نظریه‌های آن‌ها به حساب می‌آمد.

آغازگر این صورت‌بندی و حمله به آرمان‌گرایی ادوارد هالت کار آست. او در کتابش، بحران بیست ساله، شدیدترین حملات را به این اندیشمندان انجام داد و از آنان با عنوان آرمان‌گرا نام برد. کار در این کتاب برای اولین بار به طرح مشخص سازمان‌های دیدگاه آرمان‌گرایان پرداخت. او در مورد اندیشمند آرمان‌گرا می‌گوید: «آرمان‌گرا به‌ضرورت به اراده باور دارد؛ او کم‌وبیش باور به امکان ردّ رادیکال واقعیت و جانشین کردن آرمان (اتوپیا) به جای آن به‌واسطه‌ی اراده‌اش دارد» (Carr, 1981: II).

همین مبانی فکری در سال‌های بعدی به اندیشه‌ی مسلط تبدیل شد. این روایت تاریخی، رخداد‌های جنگ جهانی و وحشت‌ناشی از آن را علت آرمان‌گرایی و دوری از واقعیت اندیشمندان این دوران می‌دانست. شیمکو² در کتابش در مورد همین مسئله می‌نویسد: «تسلیمات خودکار، توپخانه، مهمات کشتار جمعی، گازهای سمی و استحکام‌های تیره و گل‌آلود؛ فریبندگی و عشق جنگ را ربود» (Shoko, 2008: 27).

از منظر واقع‌گرایان، سیاست قدرت، رقابت و جنگ نام‌هایی درست و دقیق برای درک سیاست بین‌الملل بوده‌اند. پس از جنگ و افزایش عاطفی‌گرایی (رمانتیسیم) نظریه‌پردازان خواهان تغییر تمامی این اصول قدیمی بودند. این عاطفی‌گرایی از نظر واقع‌گرایان منجر به ایجاد میل شدیدی برای تغییر عینیت شد. این اندیشمندان به نهاد نیک بشر و امکان تغییر در شرایط و جلوگیری از شروع دوباره‌ی جنگ باور داشتند. همین اعتقاد از منظر واقع‌گراها دلیل آرمان‌گرایی آن‌ها به حساب می‌آمد. هدلی بول³ به‌روشنی این دیدگاه را در مورد آرمان‌گرایان صورت‌بندی می‌کند. او در نقدی بر آرمان‌گرایان و به‌خصوص زیمرن و کتابش (جامعه‌ی ملل و حکومت قانون) می‌نویسد: «ویژگی مشخص این نویسندگان باور آن‌ها به مفهوم پیشرفت بود. به‌ویژه باور به این که نظام بین‌الملل که به جنگ جهانی اول کشیده شده بود؛ قابلیت تبدیل شدن به نظامی اساساً صلح‌آمیزتر و عادلانه را دارد. باور به این که نظام یاد شده تحت تأثیر دموکراسی، رشد افکار عمومی بین‌المللی، تکوین جامعه‌ی ملل، تلاش‌های مردان صلح یا روشنگری‌های ناشی از آموزش‌های آنان؛ در عمل در حال دگرگونی است. آنان باور داشتند که به‌عنوان پژوهشگر موظف‌اند که به این روند پیشرفت کمک کنند» (Bull, 1972: 34).

به این ترتیب ویژگی‌هایی چون عقل‌گرایی، پیشرفت، اراده‌گرایی و اعتقاد به نهاد نیک بشری و تکیه به اصول اخلاقی به‌عنوان خطوط اصلی تفکر آرمان‌گرایی رسمیت یافت.⁴ این مفاهیم در روایت واقع‌گرایانه هم‌معنا با دوری از واقعیت و رویاپردازی قلمداد شد. عنصر مهم دیگر در روایت مسلط از تاریخ رشته‌ی روابط بین‌الملل مفهوم «مناظره‌های بزرگ» بود. با طرح انگاره‌ی شکست و حذف مکتب آرمان‌گرایی در طول تاریخ، ایده‌ی «مناظره‌های بزرگ» در رشته‌ی روابط بین‌الملل ظاهر شد. در این ایده، رشته‌ی آکادمیک از دل مباحثه و درگیری مابین نظریه‌های مختلف در هر دوره‌ای رشد می‌کند. مکتب پیروز در هر مناظره عینی‌تر، کامل‌تر و علمی‌تر بود زیرا پایان مناظره به‌معنای شکست نظریه‌های ضعیف‌تر به حساب می‌آمد. برابان اشمیت⁵ در کتاب خود ایده‌ی مناظره‌های بزرگ را به ترمینولوژی کوهن نسبت می‌دهد

1- E. H. Carr.
2- K. Shimko.
3- H. Bull.

4- رجوع کنید به مشیرزاده، 1382؛ قوام، 1392؛ گریفیتس، 1391.

5- B. C. Schmidt.

و آن را یکی از ویژگی‌های جریان راست‌اندیش در تبیین تاریخی رشته‌ی روابط بین‌الملل بیان می‌کند: «یکی از مفاهیم رایج این است که رشته‌های آکادمیک را می‌توانیم در مراحل تاریخی متوالی، یا ترمینولوژی کوهن توضیح داد. یکی از این دوره‌های تاریخی رایج بحث مابین آرمان‌گرایان متقدم و واقع‌گرایان متأخر است» (Schmidt, 1998: 22).

ایده‌ی مناظره‌های بزرگ در خود دو دوره را پیش فرض قرار می‌دهد: دوره‌ی اول: نزاع و درگیری؛ دوره‌ی دوم: هژمونی مکتب پیروز. این دوره‌بندی تمامی سازماندهی‌های اصلی مطرح شده توسط «کار» را در خود دارد؛ زیرا هم پیش‌فرض هژمونی آرمان‌گرایان بر دوران مابین دو جنگ را مطرح می‌کند و هم این‌که شکست این مکتب و غلبه نظریه‌های علمی‌تر یا عینی‌تر!! را بیان می‌کند. با آن‌که در مورد تعداد مناظره‌ها یا دوره‌بندی تاریخی رشته‌ی روابط بین‌الملل موارد اختلافی هم یافت می‌شود اما اکثر کتاب‌های چاپ شده در مورد آغازگاه رشته‌ی روابط بین‌الملل تا همین اواخر نگرشی یکسان در مورد مناظره‌ی اول (آرمان‌گرایی/ واقع‌گرایی) داشتند. به‌عنوان نمونه جان واسکوئر¹ تاریخ رشته‌ی روابط بین‌الملل «در قرن بیستم را به سه مرحله‌ی آرمان‌گرا، سنت واقع‌گرا و انقلاب رفتاری» تقسیم می‌کند (Vasquez, 1983: 13).

روش فهم تاریخ از طریق دوره‌بندی در گام اول چند خصلت اساسی برای طبقه‌بندی تمامی نظریه‌ها در نظر می‌گیرد. در نتیجه نه تنها تفاوتی مابین بسیاری از نظریه‌ها و دیدگاه‌ها در دوره‌ای زمانی وجود ندارد بلکه در صورت وجود تفاوت‌هایی باز هم اشتراک‌هایشان بسیار بیشتر و مهم‌تر از اختلاف است. به‌همین دلیل امکان هم‌نشینی اندیشمندان مختلف در دوره‌ای خاص وجود دارد. سی. آر. میشل² از منظر روش‌شناسی به دوره‌بندی نظریه‌ها می‌پردازد و می‌نویسد: «می‌توانیم سه مکتب بزرگ فکری در مورد اساس علوم اجتماعی به‌صورت عمومی و روابط بین‌الملل به‌شکلی آخص تشخیص داد: کلاسیک‌ها، رفتارگراها (علمی‌ها) و پسارفتارگراها (پارادایمی‌ها)» (Kent, 1980: 28).

بدین ترتیب تمامی پژوهندگان مابین دو جنگ برچسب آرمان‌گرا گرفتند و با کوهی از ایده‌ها چون لیبرالیسم، صلح دموکراتیک، جامعه‌ی جهانی، اعتقاد به ذات خوب بشر و غیره در گروهی یکسان قرار گرفتند. به این دلیل که تعدادی از این صاحب‌نظران در مورد ایده‌هایی چون صلح یا وابستگی متقابل قلم زده بودند؛ در کتاب‌های تاریخی مکتب آرمان‌گرایی به سازماندهی لیبرالیسم و روشنگری قرن 18 و 19 پیوند خورد. نویسندگانی چون کانت، پتنام و ویلیام پین مآخذی برای فهم نظریه‌پردازان آرمان‌گرا شدند. به‌همین دلیل در این روایت در کنار بحث شروع رشته‌ی روابط بین‌الملل و اندیشمندان مابین دو جنگ به لیبرالیسم و شاخصه‌های آن هم توجه می‌شد. دکتر مشیرزاده پس از بیان 5 سازماندهی فکری لیبرالیسم از استین و پتیفورد³ به این جمع‌بندی می‌پردازد: «مهم‌ترین وجه معرف نظریه‌های لیبرال، باور به امکان تحوّل در روابط بین‌الملل به‌شکل همکاری، کاهش تعارضات و نهایتاً نیل به صلح جهانی است» (مشیرزاده، 1382: 27). این چنین فهم نظریه‌های لیبرال پیش‌نیاز درک آرمان‌گرایی قرار گرفت.

در نهایت این سیر در سرتاسر کتاب‌های روایت مسلط و راست‌اندیش از تاریخ رشته‌ی روابط بین‌الملل تکرار شد. این‌که آرمان‌گرایان بر دوران مابین جنگ مسلط بودند و مناظره‌ی اول را شکست خوردند و دلیل آن هم دوری از واقعیت و بروز جنگ جهانی دوم عنوان می‌شد. از دید این روایت ایده‌ها و سازماندهی‌های آرمان‌گرایی فقط به زباله‌دان تاریخی و برای نقل در کتاب‌ها تعلق داشتند.

1- J. Vasquez.
 2- C. R. Mitchel.
 3- Stean and Pettiford.

تاریخ‌نویسی و افسانه‌پردازی

در طول دو دهه‌ی اخیر تمامی روایت‌های گفته شده از تاریخ با پرسش‌هایی بنیادین مواجه گشت. مطالعه‌ی دقیق‌تر اندیشمندان آن دوران به نتایجی کاملاً متفاوت منجر شد. به‌همین دلیل بعضی از پژوهشگران حتی در اطلاق عنوان آرمان‌گرایی دچار شبهه و تردید شدند. یکی از دلایل اساسی که موجب تشویق به پژوهش‌های نوین شد؛ انقلاب‌های روش‌شناسانه در تمامی رشته‌های علوم اجتماعی بود. این بازخوانی تاریخی رشته‌های آکادمیک مختص به روابط بین‌الملل نبود و در علم سیاست هم به نتایجی مشابه رسید. برای اندیشمندان علم سیاست به‌صورت اعم این نکته مهم بود که مفهوم حذف مکتب‌های گوناگون در طول تاریخ باعث بدفهمی آن‌ها نشود. مسئله‌ای که از دید آن‌ها بایستی به آن توجه فراوانی می‌شد این بود که به‌هیچ‌وجه روایت تاریخی از دید نظریه مسلط و به دلخواه‌اش انجام نگردد. در همین دوران بود که دیرژک و استفان لیونارد¹ مطرح کردند: «... تاریخ نظری علم سیاست، هم‌چون دیگر رشته‌ها برای مشروع جلوه دادن دیدگاهی خاص همراه با نامشروعی نظریه رقیب استفاده می‌شود (Dryzek, 1988: 47). روایت‌های مسلط ریشه و سنت خود را در همان شکست مکتب‌های قبلی ارائه می‌دادند. آن‌ها نه تنها چندگانگی و تفاوت را نفی می‌کردند بلکه تا حد امکان به ارائه‌ی یک‌دست‌تر تاریخ می‌پرداختند.

همین گفت‌وگوها و ایرادها زمینه‌ی پژوهش‌هایی نوین را فراهم کرد. در یک‌سو پژوهشگرانی چون برایان اشمیت² با روش‌شناسی جدید به تاریخ رشته‌ی روابط بین‌الملل پرداختند و جریان‌های مغفول در آن دوران را یافتند. جریان‌های فکری چون کثرت‌گرایی که به‌علت برچسب آرمان‌گرایی هیچ‌گاه مورد توجه واقع نشدند و همواره مغفول ماندند. گروهی دیگر که به ارزیابی برچسب آرمان‌گرایی و مفهوم دقیق آن پرداختند. این پژوهش‌های جدید برپایه‌ی نگاهی نوین به مفهوم سنت شکل گرفت. اشمیت خود در متنی به نقد ایده‌ی کوهنی دوره‌بندی می‌پردازد و پس از آن می‌گوید: «برخلاف وجه هژمونیک نظری علم طبیعی، در علم سیاست همیشه با چندگانگی تاریخ‌ها که مشابه با هویت‌های گوناگون موجود در هر دوران خاص است، روبه‌رو بوده‌ایم» (Schmidt, 1998: 17).

به این ترتیب پژوهشگران به کاوش در مفهوم سنت در روایت تاریخی مسلط پرداختند. از دید آن‌ها مسئله این بود که چه روایت‌هایی در دل سنت فکری مسلط در رشته‌ی روابط بین‌الملل حذف شده‌اند و دلیل آن چیست و این مسئله از چه راهی انجام شده است. از دید آن‌ها کلید این نکته در تعریفی بود که اندیشه‌ی واقع‌گرا و روایت‌های مسلط از مفهوم سنت داشتند. مفهوم مدنظر واقع‌گرایان از سنت به‌طور کامل در پارادایم کوهنی قرار داشت. مفهوم سنت مدنظر واقع‌گرایان نقطه‌ی اتصال ایده‌ی دوره‌بندی کوهنی، پیشرفت خطی و مفهوم مناظره‌های بزرگ بود. اشمیت و پژوهشگر دیگری به‌نام جان گونل³ به مفهوم سنت به‌عنوان کلید فهم کجروی روایت مسلط تاریخی می‌پردازند. گونل در مورد سنت می‌گوید: «ایده‌ی سنت مفهومی بسته است و پذیرش عمومی و بدون بررسی آن همراه با جنبه‌ای قاطع و افسانه‌ای است» (Schmidt, 1998: 25).

آن‌ها در توضیح همین وجه افسانه‌ای و حذف روایت‌های دیگر در دل آن به دو الگوی ارجاع در سنت می‌رسند: «اولین [الگو] این نکته است که گرایشی به مشاهده‌ی سنتی تحلیلی به‌عنوان تاریخی واقعی (عملی) وجود دارد» (Schmidt,)

1- S. Leonard and J. Dryzek.
2- Brian C. Schmidt.
3- John G. Gunnell.

190: 24-28 & Gunnell, 1991: 190). این اولین روش یا الگوی ارجاع در مفهوم سنت مدّظّر روایت مسلط

است. الگوی اول از طریق مفهوم «مناظره‌های بزرگ» تکمیل می‌شود.

در مورد این الگو آنان بر این نظر بودند که پژوهشگران مختلف و تاریخ‌نویسان در طول دوران جنگ سرد، نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلف فکری مسلط را به کل تاریخ رشته‌ی روابط بین‌الملل بسط دادند. واقع‌گرایان نه تنها تاریخ واقعی را حذف؛ که همان رویکردها را به‌جای آن می‌نشانند. در این روایت تاریخی خواننده شاهد گسترش ریشه‌ها و اصول مکتب واقع‌گرایی به کل تاریخ فکری و فلسفی است. تاریخی که می‌تواند شامل اتفاقات و رویدادها و دیدگاه‌های گوناگونی باشد. اما این تاریخ به‌راحتی حذف و همان اصول مدنظر جریان مسلط به‌جای آن ارائه می‌شود. از طریق مفهوم مناظره‌ها هم این‌گونه نشان داده می‌شود که پیشرفت خطی زمان نشانه‌ی تایید و قدرتمندی نظریه است. نظریه‌ی آرمان‌گرایی در مناظره‌ی اول شکست خورده است و همین خود نشانه‌ی صحت نظریه‌ی واقع‌گرایی است. الگوی مناظره‌ها به تاریخ‌نویسان راست‌اندیش کمک می‌کند به‌راحتی به امر طبقه‌بندی و شاخص‌سازی برای نظریه‌پردازان گوناگون بپردازند. یکی از مثال‌های بارز این الگو ادعای مارتین وایت¹ در مورد سه سنت نظری در رشته‌ی روابط بین‌الملل است: «واقع‌گرایی، انقلابی‌گری و خردگرایی یا به‌عبارتی دیگر سنت ماکیاولی، کانتی و گروسوسی» (مشیرزاده، 1382: 13). وایت با آن‌که خود را از آن سنت خردگرایی بیان می‌کند؛ اما هر سه را دارای توانایی‌های زیادی می‌داند. او می‌نویسد: «این سنت‌های سه‌گانه شبیه سه خط‌آهن نیستند که تا بی‌نهایت به موازات هم کشیده شده باشند. آن‌ها از نظر فلسفی ثابت و ناب مانند سه جویبار آرام، ساکن و مستقل نیستند. بلکه رودخانه‌هایی با گرداب‌ها و جریان‌های متقاطع‌اند. گاهی به هم می‌پیچند و هرگز برای مدتی طولانی در بستر خودشان محدود نمی‌مانند... به عقیده‌ی من این سنت‌ها بدون تغییر اساسی در هویت اصلی‌شان تغییر می‌یابند» (گریفیثس، 192: 1391 و Wight, 1991: 260). وایت در اینجا هم کل تاریخ تحولات بین‌المللی را در همین اصول و دیدگاه‌ها خلاصه می‌کند و هم این‌که به‌صراحت هسته‌ی آن‌ها را غیرقابل تغییر می‌داند. کاملاً طبیعی است که در این دیدگاه انتقادها از اندیشمندان مابین دو جنگ جهانی با نقاط ضعف نظریه‌پردازان مبحث سازمان‌های بین‌المللی در قرن بیست‌ویکم یکی است زیرا هر دو گروه در یک دسته، کانتی یا گروسوسی قرار می‌گیرند.

این چنین نگرشی در روایت سنت مسلط بسیار زیاد است. بسیاری از پژوهشگران، هم‌چون وایت، اندیشمندان مابین دو جنگ را در سنتی یگانه از نظر فکری قرار می‌دهند یا آن‌که معیارهایی را که در آن برهه از زمان توسط عده‌ای مطرح شده‌است؛ به‌عنوان شاخص کل جریان فکری و سنت نظری معرفی می‌کنند. مثال بارز دیگر این الگو برچسب ویلسونی برای اندیشمندان مابین دو جنگ جهانی است. با آن‌که کسی نمی‌تواند منکر نقش مهم ویلسون در طرح ایده‌ی سازمان ملل و صلح جهانی یا خلع سلاح شود اما تعمیم اصول فکری او به پژوهشگران آکادمیک در دوره‌ای خاص؛ نوعی جایگزینی تاریخ عینی با تاریخ تحلیلی است.

جکسون و سورنسن² در کتاب «مقدمه‌ای به روابط بین‌الملل» پس از بیان عواملی چون جنگ در شکل‌گیری دیدگاه آرمان‌گرایانه (لیبرال) به نقش ویلسون می‌پردازند. آن‌ها شاخص‌های فکری او را به‌عنوان وجوه بارز کل این جریان و افراد گوناگون آن دوران معرفی می‌کنند: «... ویلسون اعتقاد راسخ داشت که امکان جلوگیری از وقوع جنگ بزرگ دیگری وجود دارد. به‌طور خلاصه مسیر فکری لیبرالیسم خاطره‌های سیاسی سخت و ناراحت‌کننده‌ای از دولت‌های بسیار

1- Martin Wight.

2- R. Jackson, G. Sørensen.

قدرتمند در نظام بین‌المللی آن زمان داشت. به همین دلیل آن‌ها نیازمند تغییر روش‌ها و رویکردها بودند. در ابتدا روابط بین‌المللی آکادمیک به صورت قدرتمندی در دولت‌های لیبرال دموکراتیک گسترش یافت: آمریکا و انگلیس. متفکران لیبرال دیدگاه‌های قدرتمندی در مورد چگونگی اجتناب از فاجعه‌ای بزرگ در آینده داشتند (Jackson, 1999: 37). جکسون حتی این نکته را فراموش می‌کند که بسیاری از پژوهشگران بر مسیرهای متفاوت اما متقاطع رشته‌ی روابط بین‌الملل و نظریه‌های مطرح در آمریکا و بریتانیا تاکید دارند و نمی‌توان حتی این دو کشور را کاملاً یکسان در نظر گرفت (رجوع به اشمیت، 2002: 11-26 و Schmidt, 1998).

دومین الگوی ارجاع به سنت که از طرف گونل و اشمیت بیان می‌شود مفهوم «سنت بزرگ و طولانی» است (Schmidt, 1998: 27). این مفهوم به این معناست که اندیشمندان واقع‌گرایی چون مورگنتا¹، ای. اچ. کار²، کنت والتز³ و دیگران بنیان ایده‌های خود را بر نظریه‌های کلاسیکی بنا کرده‌اند. آن‌ها خود را بخشی از سنتی بزرگ می‌دانند که در طول تاریخ به صورت مدام حضور داشته است و با سرشت انسان‌ها عجین شده‌اند. اما توجه کنیم که همین بیان سنت طولانی این‌گونه القا می‌کند که دیگر نظریه‌ها از قدرت بالایی برخوردار نیستند و به هیچ‌وجه نمی‌توانند به صورتی بلندمدت دوام بیاورند. مفهوم سنت در این الگو نوعی پشتوانه برای نظریه‌ها است. از نظر آن‌ها همین پشتوانه‌ی مستحکم تاریخی دلیل حذف دیگران و ماندگاری نظریه‌ی واقع‌گرایی به‌شمار می‌رود. دوباره هم چون الگوی اول، اینجا هم تاریخ خطی در طول زمان به‌عنوان نشانه‌ی برتری و اثبات گزاره‌های واقع‌گرایانه مطرح می‌شود. از نظر واقع‌گرایان تاریخ نشان دهنده تطابق بنیان‌های نظری آن‌ها با واقعیت است.

گریفتس در مورد ریشه‌های واقع‌گرایی می‌گوید: «رسم است که ریشه‌ی واقع‌گرایی را به دوران باستان می‌رسانند و ادعا می‌کنند که می‌توان از آثار مهم یونان، روم، هند و چین استدلال‌هایی واقع‌گرایانه یافت (گریفتس، 1391: 44). کنت والتز بارها به فیلسوف‌های کلاسیک به‌عنوان پشتوانه‌ی خود ارجاع می‌دهد. او می‌گوید تمامی بنیان‌های نظریه‌ی سیاست بین‌الملل در آرای توسیدید پیدا می‌شود (Waltz, 2008: xii & Waltz, 2008: 3-66). او در مصاحبه‌ای با سایت گفت‌وگوی نظری⁴ به دانشجویان روابط بین‌الملل توصیه می‌کند که در اولین گام آرای توسیدید، ماکیاولی و هابز را مطالعه کنند.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر افسانه‌ای به‌نام سنت طولانی، مناظره‌ی بزرگ و دوره‌بندی وجود دارد؛ پس چه امری شاخص واقعی اندیشمندان مابین دو جنگ جهانی است؟ مباحث آن‌ها حول و حوش چه محورهایی بود؟ وجه تمایز آن‌ها چه بود؟ حال بایستی پس از ردّ روش‌شناسانه روایت تاریخی از تولّد و رشد رشته‌ی روابط بین‌الملل به تاریخ واقعی آن بپردازیم. تغییرهای آن را بیان کنیم تا تفاوت‌ها و گوناگونی آن را مشاهده کنیم.

آرمان‌گرایی: موضوع‌های گسترده

کار در نقد مشهور خود بر آرمان‌گرایی تاکید خود را بر مفهوم غایت در دیدگاه‌های آرمانی و ذهنی‌گرایی می‌گذارد. او این غایت را ناشی از جنگ و وحشت‌اش می‌داند: «جنبه‌ی غایت‌شناسی علم سیاست بین‌الملل از همان آغاز مشخص شده بود. این جنبه از جنگی بزرگ و مصیبت‌بار شروع شد... این میل شدید به پیشگیری از جنگ، تعیین‌کننده‌ی تمامی مسیر و جهت‌آغازین این بررسی بود (لینکلتر، 1386: 67).

1 - H. J. Morgenthau.

2 - E. H. Carr.

3- Kenneth Waltz.

4- www.theory-talks.org.

درست است که جنگ و خسارات آن باعث افزایش توجه‌ها به مباحث بین‌المللی شد اما ارتباطی مشخص مابین آرمان‌گرایی و وحشت ناشی از جنگ وجود ندارد. اولین نتیجه‌ی جنگ در حوزه دانشگاهی گسترش حیرت‌انگیز مباحث و موضوع‌های مورد مطالعه بود. از آنجا که جنگ بسیاری از ساحت‌های زندگی فردی، ملی و جهانی را تحت شعاع قرار داده بود؛ به تبع حوزه‌های مورد بررسی هم گسترش یافت. «این موضوع‌ها شامل حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی با نگاهی ویژه به جامعه‌ی ملل، دادگاه جهانی و دیگر پیکره‌های جهانی... بود. در آن دوران سیاست بین‌الملل به تمامی حوزه‌هایی گسترش یافت که به عوامل بنیادی و مشکلات جهان می‌پرداخت (Schmidt, 1998: 156).

اولین موضوعی که توجه طیفی از پژوهشگران را جلب کرد؛ مفهوم دولت بود. در قرن 19 و اوایل قرن بیستم دیدگاهی حقوقی در مورد مفهوم دولت و اساس آن یعنی حاکمیت سلطه داشت. پایه‌ی اصلی این دیدگاه، یکتایی مفهومی واحد دولت بر حاکمیت مطلق و غیرقابل تقسیم‌اش بود. این مسئله تا آنجا عمومی بود که بسیاری از صاحب‌نظران مطالعه‌ی علم سیاست را با مطالعه‌ی دولت یکسان می‌پنداشتند. دولت تبلور حاکمیت بود و حاکمیت به دولت مدرن هستی یکتایی در عرصه‌ی اجتماعی اعطا می‌کرد. استفان لاکوک¹ در متنی به سال 1906 سازمان‌های علم سیاست را این‌گونه بیان می‌کند: «... علوم سیاسی با دولت سروکار دارد یا به بیانی کوتاه‌تر نظریه‌ی دولت... دولت از چهار وجه فیزیکی تشکیل شده است: سرزمین، جمعیت، یگانگی و سازمان (Schmidt, 1998: 83).

پژوهشگرانی چون ویلوگی²، گتل³ و هیل⁴ در این دوران تمامی تلاش خود را بر بازگشایی و فهم ابعاد داخلی و خارجی مفهوم دولت قرار دادند. اهمیت مسئله بدان حد بود که ویلوگی تمرکز بر دولت به عنوان اقتداری برتر را تعریف اصلی از علوم سیاسی بیان کرد. در مقابل نظریه‌ی حقوقی حاکمیت، جریانی فکری در سال‌های مابین دو جنگ شکل گرفت. اندیشمندانی که از آن‌ها در دهه‌های بعدی با عنوان آرمان‌گرایان یاد می‌شد؛ در واقع جریانی از دیدگاه‌ها و نظریه‌های گوناگون و گاه متضاد بودند. دیدگاه‌هایی مثل کثرت‌گرایی، واقع‌گرایی، سازمان‌های بین‌المللی و غیره در حال رشد و گسترش بود.

در خصوص دیدگاه کثرت‌گرایان، نکته‌ی جالب اینجاست که این جریان به طور کامل در دهه‌های بعدی از کتاب‌های تاریخی روابط بین‌الملل حذف شدند. براساس روایت مسلط از رشته‌ی روابط بین‌الملل نظریه‌ی کثرت‌گرایانه در دهه‌ی 70 میلادی و با اوج‌گیری دیدگاه‌های لیبرال به عرصه‌ی روابط بین‌الملل وارد شد. متأسفانه این روایت از بیخ و بن غلط است. در سال‌های مابین دو جنگ کثرت‌گرایان پرچم مقابله با دیدگاه حقوقی حاکمیت را برافراشتند. اهمیت حوزه‌ی روابط بین‌الملل برای کثرت‌گرایان از آنجا بود که آن‌ها شکافی اساسی مابین دیدگاه حقوقی دولت و واقعیت حوزه‌ی بین‌المللی مشاهده می‌کردند. دعوی اصلی آن‌ها در این ماجرا فهم واقعیت جاری در عرصه‌ی جهانی بود نه دستیابی به غایت کثرت و صلح و خلع سلاح جهانی. یکی از مهم‌ترین وجه‌های این واقعیت نوین، از منظر کثرت‌گرایان، مفهوم وابستگی‌های نوین دولت‌ها بود. «در حالی که نظریه‌ی حقوقی، وابستگی متقابل و برابری دولت‌ها را به عنوان وقایع بدیهی حیات بین‌المللی می‌نگریست، کثرت‌گرایان به میزانی تأکید داشتند که در آن وابستگی متقابل میان دولت‌ها و

1- Stephen Leacock.
2- Westel W. Willoughby.
3- Raymond G. Gettel.
4- David J. Hill.

مردم تبدیل به شرایط اساسی سیاست بین‌الملل شده بود. برای مثال فولت¹ استدلال می‌کرد که وابستگی متقابل مانند روابط افراد درون کشور تبدیل به کلید روابط بین کشورها شده است (اشمیت، 2002: 24).

تأکید کثرت‌گرایان بر روش تجربی برای مشاهده‌ی اجزای تشکیل دهنده‌ی حوزه‌ی سیاست داخلی و خارجی بیانگر دغدغه‌ی آن‌ها برای فهم عینیّت حوزه سیاست بین‌الملل بود. آن‌ها در جستجوی همین واقعیت تجربی بودند تا الگوی دگرگونی‌ها را فهم کنند. یکی از مسائلی که از دید آن‌ها مفهوم حقوقی از حاکمیت و دولت را زیر سوال می‌برد؛ معاهده‌های بین‌المللی بود. آن‌ها با استناد به جنبه‌ی الزامی معاهده بر این نظر بودند که نظریه‌ی حاکمیت یکتا و بی‌چون و چرا در عرصه‌ی بین‌المللی منسوخ شده است. «ادوین ام. ریچارد، استاد حقوق دانشگاه یال، به این نتیجه رسید که نظریه‌ی حاکمیت به‌نحوی که توسط هابز، بُدن و استین مطرح می‌شود؛ وقتی در روابط خارجی میان دولت‌ها اعمال می‌گردد از اساس بی‌اعتبار است. وی استدلال می‌کرد که برای بهبود حقوق بین‌الملل باید از نظریه‌ی حاکمیت مطلق و پیامد آن، برابری دولت‌ها، چشم پوشید» (اشمیت، 2002: 25).

نکنه‌ی مهم در کار کثرت‌گرایان مابین دو جنگ در این بود که آن‌ها با نقد مفهوم حاکمیت حقوقی به پیشرفت حقوق بین‌الملل از منظر مفهوم جامعه‌ی بین‌المللی کمک‌شایان توجهی کردند. نقدها و بحث‌های آن‌ها راه را برای مفهوم جامعه‌ی بین‌المللی همراه با پذیرش مفهوم استقلال نسبی دولت‌ها به‌عنوان واقعیت سیاسی فراهم آورد.

گروهی دیگر از اندیشمندان مابین دو جنگ، پس از تجربه‌ی جنگ جهانی اول، درصدد فهم علت‌ها و ریشه‌های جنگ و دگرگونی‌های ناشی از آن برآمدند. از دید بسیاری از آنان «نارسایی مفهوم معمولی دولت منزوی و مستقل مشهود بود» (لینکلینتر، 1936: 19). از آنجایی که مفهوم حاکمیت حقوقی دولت به ایده‌ی آنا‌رشی در نظام بین‌المللی منتهی می‌شد، بیشتر پژوهشگران این دوران در خصوص پرسش‌های مربوط به آنا‌رشی به نظریه‌پردازی پرداختند. حاکمیت حقوقی، دولت‌ها در عرصه‌ی جهانی را به‌مثابه افرادی می‌نگریست و این اساسی‌ترین پشتوانه‌ی مفهوم آنا‌رشی بود. در نتیجه هر فهم نوینی از ساختار بین‌المللی نیازمند فهم تازه‌ای از مفهوم آنا‌رشی بود. اشمیت در خصوص اهمیت این موضوع بیان می‌کند: «رشته‌ی روابط بین‌الملل از دل گفتاری درخصوص مفهوم آنا‌رشی در سال‌های اولیه رشد کرد... حاکمیت و آنا‌رشی دو مفهوم اساسی در حوزه‌ای بودند که رشته‌ی روابط بین‌الملل از دل آن بیرون آمد» (Schmidt, 1998: 41).

این مسیری بود که در آن اندیشمندان به تحلیل و تعمق و بحث نظری در مورد واقعیت‌ها و رویدادهای جهان معاصرشان پرداختند. اهمیت این بحث به این دلیل بود که اکثر آن‌ها بر این اعتقاد بودند که ممکن است عدم فهم رویه‌های تغییر یافته در روابط بین‌الملل می‌تواند منجر به بروز فجایعی شدیدتر و سهمگین‌تر شود. یکی از این تغییرات مورد نظر افزایش وابستگی متقابل کشورها به‌خصوص در حوزه‌های اقتصادی بود.

از ابتدای قرن بیستم و با گسترش وسایل ارتباط جمعی چون رادیو و گسترش راه‌آهن و اتومبیل؛ جابه‌جایی تولیدات اقتصادی و فرهنگی بسیار سریع‌تر و راحت‌تر از سابق انجام می‌شد. گسترش واردات و صادرات اولین نتیجه‌ی این روند بود. دومین نکته در وابستگی بسیاری از کشورها به منابع و بازارهای دیگران هویدا شد. این تغییر از دید گروهی از افراد تغییری در ماهیت مسائل بین‌المللی ایجاد نمی‌کرد؛ اما گروهی از پژوهشگران چون وولف² یا نورمن انجل³ بر این نظر نبودند. وولف در کتابش «حکومت جهانی» که در سال 1916 منتشر کرد؛ این‌گونه می‌نویسد: «رشد پیوند اقتصادی میان

1- M. P. Follett.
2- L. S. Woolf.
3- N. Angell.

کشورها به معنای آن است که ممکن است ستیزه‌ها به سهولتی بیش از گذشته حالتی جهانی پیدا کند» (لینکلتر، 1386: 19).

نورمن انجل یکی از نظریه‌پردازانی بود که به طرح ایده‌ی وابستگی متقابل کمک بسیاری کرد. کتاب او «توهم بزرگ» تا سال‌ها یکی از منابع استناد واقع‌گرایان برای ایده‌آلیستی نامیدن پژوهشگران مابین دو جنگ بود. انجل در کتابش بر ایده‌ی وابستگی متقابل میان دولت‌های صنعتی پیشرفته تأکید می‌کند. او این نکته را بیان می‌دارد که ممکن است در آینده جنگ امری نابخردانه و منسوخ شود. به عقیده‌ی لینکلتر نکته اینجاست که «او به هیچ‌وجه فکر نمی‌کرد که جنگ منسوخ می‌شود. بلکه هراس از به راه افتادن جنگی دیگر بود که او را به نوشتن این کتاب واداشت» (لینکلتر، 1386: 21؛ گریفیتس، 1388: 119). او می‌ترسید که با رشد وابستگی متقابل دگرگونی‌های عرصه‌ی جهانی؛ جنگ فرمی هولناک‌تر به‌خود بگیرد. انجل و وولف در این ایده هم‌نظر بودند که شکاف مابین واقعیت‌های جاری و نظریه‌های یکتانگر در مورد دولت می‌تواند منجر به بروز فاجعه‌ای دوباره شود.

افراد دیگری هم بودند که به بحث وابستگی متقابل علاقه نشان می‌دادند اما آن‌را در بستری جدید می‌نگریستند. تغییرات مدنظر انجل و وولف از دید افرادی چون لارنس¹ مفاهیم جدیدی چون جامعه دولت‌ها را به‌وجود آورده بود. لارنس در تابستان 1917 شش سخنرانی در مورد مفهوم جامعه‌ی بین‌المللی و جامعه‌ی ملل انجام داد. او به این نکته این‌گونه اشاره می‌کند: «جامعه‌ای واقعی از ملل وجود دارد که به‌واسطه‌ی فرآیند تدریجی تکامل یافته است و می‌تواند به‌صورتی تاریخی پیگیری شود. این جامعه نقطه‌ی مرکزی توسعه‌ای است که به اندام‌هایی حقوقی و قانونی؛ زمانی که جنگ مسبب بحران در زندگی‌اش می‌شود، نیازمند است» (Schmidt, 1998: 192).

مفاهیمی چون اندام‌های حقوقی از دید لارنس پشتیبان ایده‌ی جامعه‌ی ملل‌ها بودند. جامعه‌ی ملل به بازوانی برای اعمال حاکمیت نیازمند بود و این نهاد‌های تازه‌ی حقوقی همان بازوان قدرتمند بودند. اشمیت در مورد بحث سازمان‌های بین‌المللی و اندام‌های حقوقی در بستر نظریه‌ی وابستگی متقابل بیان می‌کند: «نباید بحث سازمان‌های بین‌المللی را هم‌چون سنت راست‌اندیش به‌عنوان آرمان‌گرایی به‌حساب آورد بلکه باید آن‌را تلاشی جهت تسکین آنا‌رشی بین‌المللی دانست که بسیاری از بزرگان سیاسی آن‌را به‌عنوان یکی از علل بنیادی جنگ جهانی اول تشخیص دادند» (Schmidt, 1998: 191).

در کنار مفهوم جامعه‌ی ملل‌ها یا جامعه‌ی بین‌المللی، به‌علت تجربه‌ی عملی جامعه‌ی ملل مباحث شدیدی نیز در خصوص این سازمان بین‌المللی، جایگاه و توان آن در مدیریت بحران‌ها درگرفت. آلفرد زیمرن² یکی از کسانی بود که تلاش زیادی را برای واکاوی ابعاد مختلف این مفهوم انجام داد. با این‌که او از دید بسیاری نمونه‌ی ایده‌آل آرمان‌گرایی به‌حساب می‌آمد اما بسیار کمتر از اینها به مفهوم جامعه‌ی ملل و همین‌طور جامعه‌ی بین‌المللی خوش‌بین بود. زیمرن جامعه‌ی ملل را اقدامی انقلابی می‌دانست و بیان می‌کرد که جامعه‌ی ملل، جهان دولت‌ها را پذیرفته است و به‌دنبال اینست که «ابزارهایی رضایت‌بخش را برای بهبود زمینه‌های تجاری مابین دولت‌ها فراهم سازد» (Zimmern, 1936: 285).

در عمل زیمرن هیچ‌گاه بر این نظر نبود که جامعه‌ی ملل می‌تواند بحث قانون‌گذاری بین‌المللی یا حفظ صلح یا حتی حل‌وفصل اختلاف‌ها را به‌راحتی انجام دهد. از دید زیمرن این امری بود که در آخر به زمان واگذار شده بود. البته او به

1- Thomas J. Lawrence.
2- A. E. Zimmern.

حکومت جهانی اعتقاد داشت اما بر این نظر بود که کاری بیش از این نمی‌توان کرد (لینکلتر، 1386: 280). زیمرن در بهترین حالت جامعه‌ی ملل را تنها ناظری برای بهبود امنیت روابط اقتصادی و تجاری می‌دانست.

در مورد جامعه‌ی ملل و مشکلات پیش‌روی آن نورمن انجل از منظری دیگر مباحثی را ارائه کرده است. در آن دوران اغلب جامعه‌ی ملل را برآمده از نیاز کشورهای پیروز در جنگ و نتیجه‌ی کنفرانس ورسای می‌دانستند. کنفرانسی که براساس ایده‌های ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا، به طراحی نظمی ایده‌آلیستی پرداخت. برای انجل و دیگران نقد قرارداد ورسای و ایده‌های آن ناشی از همان روش تجربی همراه با تمرکز بر واقعیت‌های نوین جهانی بود. انجل در انتقادش بر قرارداد ورسای به جنگ این ایده‌ی آرمان‌گرایانه و خیال‌پردازانه از جامعه‌ی ملل به‌عنوان حکومتی جهانی پرداخت. ایراد او در واقع حمله‌ای بر دیدگاه ویلسون بود. «انجل با تحمیل غرامت‌های سنگین و مجازات کردن آلمان مخالف بود زیرا از نظر او این کار به خود طرف‌های قرارداد ورسای لطمه وارد می‌ساخت» (گریفتس، 1388: 121).

در واقع او کاملاً به مفهوم طرف‌های درگیر و منافع ملی دولت‌ها و عدم کارایی مفاهیم صرفاً اقتصادی یا حقوقی واقف بود. اتفاقی که در عمل افتاد دیدگاه انجل را کاملاً تأیید کرد. آلمان زیر بار غرامت جنگ له شد و خود کشورهای مجازات‌کننده مجبور شدند به آلمان برای پرداخت غرامت‌ها وام پرداخت کنند. بسیاری از واقع‌گرایان، در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، شکست قرارداد ورسای را ناشی از ایده‌های افرادی چون نورمن انجل می‌دانستند. آن‌ها به این نکته توجه نکردند که او زودتر از همه و بر اساس مفهوم منافع ملی به پیش‌بینی این اتفاق پرداخت. «این همان فرضی بود که وی می‌توانست بی هیچ قید و شرطی به خاطرش به‌خود آفرین بگوید... این وام‌های آمریکا بود که اقتصاد آلمان را چنان احیا کرد که توانست غرامت‌ها را بپردازد» (Navari, 1989: 350). در نهایت هم بخشی از همین ایده‌ی مجازات‌جمعی آلمان و غرامت‌های سنگین، زمینه‌ی جنگ جهانی دوم را فراهم کرد.

یکی دیگر از اندیشمندان این دوران فیلیپ مارشال براون¹ بود. او با تکیه بر مفهوم ملی‌گرایی به تحلیل مسائل بین‌المللی پرداخت. براون ملی‌گرایی را عاملی جدی برای پیشبرد مفهوم جامعه‌ی بین‌المللی مدنظر لارنس می‌دانست: «بزرگ‌ترین مشکل جامعه‌ی بین‌المللی یافتن زمینه‌های اتحاد بر فراز واگرایی‌ها و تفاوت‌های ملت‌ها است. یافتن بزرگ‌ترین مخرجی که انسان‌ها را قادر به تغییر منافع و هدف‌های متفاوت کند، تا آن‌ها قادر به جمع شدن بر سر برادری خاص، همسطح و یکسان گردند (Schmidt, 1998: 194). اشمیت تأکید دارد که در دیدگاه براون بررسی تعارض‌ها بیشتر از توافق‌ها در روابط بین‌الملل از اهمیت برخوردار است. به‌بیانی دیگر براون منکر تفاوت‌ها در منافع، فرهنگ‌ها و قدرت کشورهای نیست. او درصدد تغییر این امور عینی برنیاوده است اما از دید او جامعه‌ی ملل نیازمند زمینه‌ای مشترک است. اینجاست که براون مفهوم منافع ملی را بهترین اشتراک و زمینه برای همکاری می‌داند؛ مفهومی که خود منشا اختلاف است. از دید براون با آن که تمامی کشورها در تلقی خود از منافع ملی دارای تفاوت‌هایی هستند اما به‌علت ملی‌گرایی؛ همه آن‌ها می‌خواهند به‌عنوان دولت-ملت در عرصه‌ی جهانی فعالیت کنند.

شاید به‌همین دلیل است که بعضی از پژوهشگران چون اوزیاندن حتی بر این نظر هستند که نظریه‌پردازان مابین دو جنگ جهانی در بعضی از موضوع‌ها دارای دیدگاهی واقع‌گرا بودند یا با فرضیاتی واقع‌گرایانه به تحلیل‌هایی کاملاً متفاوت می‌رسیدند. به‌همین دلیل بود که «زیمرن مانند انجل به هیچ‌وجه افکار عمومی را نیرویی برای تحمیل صلح تلقی نمی‌کرد... حکومت‌ها در عین حال مجبورند که روابط متقابل خودشان را با وجود پیچیدگی بی‌سابقه‌ی منافع متقابل کشورها سامان دهند» (لینکلتر، 1386: 24).

نتیجه گیری

در ابتدا گفتیم که در طول جنگ سرد شاهد غلبه‌ی روایت واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل بودیم. دیدگاهی راست‌اندیش از تاریخ رشته‌ی روابط بین‌الملل در طول دهه‌های متوالی ارائه شد. اساس این روایت بر دوره‌های متوالی هژمونی و غلبه مکتبی خاص قرار داشت. در این دیدگاه تولد رشته‌ی روابط بین‌الملل به دوران مابین دو جنگ جهانی نسبت داده شد و تمامی صاحب‌نظران این دوران را با چوب آرمان‌گرایی می‌راند. در این روایت، با پایان جنگ جهانی اول و به‌علاوه میزبان بالای خسارت‌ها، خشونت و وحشتی سرتاسری در اروپا حکم‌فرما شد. بسیاری از پژوهشگران در این دوران غایت صلح ابدی و حکومت جهانی را انتخاب کردند. از دیدگاه راست‌اندیش و مسلط، تمامی این افراد ایده‌های خود را از نظریه-پردازان لیبرال عصر روشنگری در سده‌ی 17 و 18 وام گرفتند. اصول ویلسون در کنفرانس ورسای جمع‌بندی و تلخیص کامل ایده‌های آرمان‌گرایان بود.

آرمان‌گرایان از دیدای. اچ. کار به اراده باور داشتند و بر این نظر بودند که با خلع سلاح همگانی، حقوق بین‌المللی و رشد تجارت آزاد می‌توان از شروع جنگی تازه جلوگیری کرد و جهانی زیباتر ساخت. واقع‌گرایان به دلیل ردّ همین واقعیت‌های سیاست بین‌الملل و خیال‌پردازی آرمان‌گرایان را محکوم به شکست می‌دانستند. به‌همین دلیل در این تاریخ‌نویسی از آرمان‌گرایی با عنوان رویکردی مرده و شکست‌خورده یاد می‌شود. بحث مناظره‌های بزرگ در رشته‌ی روابط بین‌الملل به طرح همین ایده پرداخت که آن‌که واقعیت را نبیند؛ محکوم به شکست است. مفهوم مناظره بر این مسئله تأکید دارد که این شکست از طریق تاریخ اثبات شده است. از سویی دیگر دیدیم که واقع‌گرایان خود را در دل سنتی بزرگ از دوران باستان و توسیدید تا دوره‌ی کنونی و جنگ عراق و افغانستان قرار می‌دهند. سنتی که به‌صورتی اثباتی از اموری عینی، قابل لمس و غیر قابل تغییر صحبت می‌کند. واقعیت‌هایی که از یونان باستان تا زمان حاضر تغییری نکرده است. آن‌ها نه‌تنها تاریخ نظری خود را به کل تاریخ دولت و سیاست تعمیم می‌دهند؛ بلکه از منظر واقع‌گرایان امکان تحلیلی متفاوت با گزاره‌های همین سنت وجود ندارد.

در نیمه دهه‌ی 80 و با شروع بحث‌های روش‌شناسانه‌ی نوین در علوم اجتماعی تردیدهایی جدی در خصوص بسیاری از دیدگاه‌های سخت و مسلط در رشته‌ی روابط بین‌الملل به‌وجود آمد. پژوهش‌ها و تحقیقات بسیاری از صاحب‌نظران و پژوهشگران نشان می‌دهد که نظریه‌پردازان مابین دو جنگ را نمی‌توان با چوب آرمان‌گرایی طرد کرد. در آن دوران ما شاهد رویکردها و دیدگاه‌های نظری گوناگونی چون کثرت‌گرایی؛ وابستگی متقابل؛ ملی‌گرایی و غیره هستیم. روایت مسلط با استفاده از مفاهیمی چون سنت، تاریخ یکتا یا مناظره‌های بزرگ به ارائه‌ی تصویر مطلوبش از رشته‌ی روابط بین‌الملل می‌پردازد. تصویری که در آن جنبش و جریان عظیم پژوهشگران مابین دو جنگ جهانی به مباحثی در خصوص تجارت و صلح جهانی کاسته می‌شوند. همه‌ی آن‌ها در طبقه‌ای با نام آرمان‌گرایی قرار می‌گیرند و با چوب رویاپردازی رانده می‌شوند. تاریخی سرتاسر تنوع به روایتی خطی و غیرقابل پرسش تقلیل می‌یابد. در عمل تمامی اندیشمندان این دوران دغدغه‌ی فهم واقعیت عینی را داشتند و این نکته را به‌خوبی نشان دادند که امکان فهمی متفاوت و کاملاً مخالف از جهان ما حتی با پیش‌فرض‌هایی یکسان وجود دارد. متفکران مابین دو جنگ، نه خواهان تغییر جهان بلکه خواهان فهم تغییرات رخ داده در جهان بودند. ترس آنان ناشی از این بود که آیندگان، مکانیسم‌های جهان تازه و سازمابه‌های نوین را نفهمند و هم‌چنان با ابزارهایی کهن به تحلیل آن بپردازند.

1. ایشمیت، برایان سی (2002)، آنارشی، سیاست جهانی و تولد رشته: روابط بین‌الملل آمریکایی، نظریه‌ی کثرت‌گرا و افسانه‌ی آرمان‌گرایی بین دو جنگ، در قوام و دیگران (1390)، **نظریه‌ی روابط بین‌الملل، پیشینه و چشم‌انداز**، تهران: قومس.
2. گرفیتس، مارتین (1391)، **نظریه‌ی روابط بین‌الملل برای سده‌ی بیست‌ویکم**، علیرضا طیب، تهران: نی.
3. گرفیتس، مارتین (1388)، **دانشنامه‌ی روابط بین‌الملل و سیاست جهان**، علیرضا طیب، تهران: نی.
4. لینکلتر، اندرو (1386)، **آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی: مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل**، لیلا سازگار، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
5. مشیرزاده، حمیرا (1382)، **تحول در نظریه‌ی روابط بین‌الملل**، تهران: سمت.

ب) لاتین

1. Bull, Hedley (1972), **The Theory of International Politics 1919-69**, In Brain Porter (ed), **The abersytmth Paper: International Politics 1919-69**, London: Oxford Unirecity Press.
2. Carr, E. H (1981), **The Twenty Years Crisis, 1919-1939: An Introduction to the study of International Relations**, London: the Macmillan Press LTD.
3. Dryzek, John S.& Stephen T. Leonard (December 1988), History and Discipline in Political Science, **American Political Science Review**, 82, pp 1245-1260.
4. Gunnell, John G (1991), Disciplinary History: The Case of Political Science, Strategies: A Journal of Theory, **Culture and Politics**, 4/5, pp 182-227.
5. Jackson, Robert, Georg Sørensen (1999), **Introduction to International Relations: Theories and Approaches**, United Kingdom: Oxford University Press.
6. Navari, C (1989), The Great Illusion Revisited: The International Theory of Norman Angell, **Review of International Studies**, 15, pp 341-358.
7. Shimko, Kithl (2008), **International Relation: Perspective and Contraversies**, New York: Houghton Mifflin Company.
8. Schmidt, Brian C (1998), **The political discourse of Anarchy: A disciplinary history of international relations**, NewYork: State Unirecity Of New York Pres.
9. Waltz, Kenneth (2008), **Realism and International Politics**, New York: Routledge.
10. Vasuez, John A (1983), **The Power of Power Politics**, London: Cambridge University Press.
11. Zimmern, Alfred (1936), **The League of Nation and Rule of Law**, London: Macmillan and Co.



پروفیسر شہناز گل خان
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ